



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله بیست و هفتم
موضوع جزئی: طرق ثبوت عدالت
سال سوم

تاریخ: ۱۶ آبان ۱۳۹۱
مصادف با: ۲۱ ذی الحجه ۱۴۳۳
جلسه: ۳۰

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

در مورد طریق هفتم از طرق ثبوت عدالت عرض کردیم در چهار مقام بحث می‌کنیم؛ مقام اول درباره معنای حسن ظاهر بود که بحث آن گذشت.

مقام دوم: اصل کاشفیت و طریقت حسن ظاهر

مقام دوم درباره اصل کاشفیت و طریقت حسن ظاهر است فی الجملة البته حدود کاشفیت یا به عبارت دیگر تعبدی بودن یا غیر تعبدی بودن آن باید در مقامات بعدی پیگیری شود آنچه اینجا در این مقام مورد بحث قرار می‌گیرد اصل کاشفیت حسن ظاهر از عدالت است.

به طور کلی همانطور که سابقاً اشاره شد بحث از طریقت حسن ظاهر در فرضی مطرح است که عدالت را غیر از حسن ظاهر معنی کنیم اعم از اینکه بگوییم عدالت یک ملکه است یا بگوییم به معنای استقامت عملی است و یا معنای دیگری دارد. اما اگر کسی بگوید عدالت هی حسن الظاهر یعنی اصلاً عدالت به معنای حسن ظاهر است آن وقت دیگر بحث از کاشفیت حسن ظاهر از عدالت معنی ندارد و دیگر حسن ظاهر طریق محسوب نمی‌شود بلکه خود عدالت است. البته این مسئله قائل هم دارد یعنی به اکثر قدماء نسبت داده شده که قدماء عدالت را عبارت از حسن ظاهر می‌دانند.^۱

پس فرض بحث ما معلوم شد یعنی از آنجا که ما برای عدالت یک معنای دیگری قائل هستیم (اینکه معنایش چیست را بعداً بحث خواهیم کرد). الآن می‌خواهیم ببینیم آیا حسن ظاهر کاشف از آن معنی و مفهوم و حقیقت محسوب می‌شود یا نه؟ البته باید به این مطلب نیز اشاره کرد که ممکن است به نوعی تفسیر ما از مسئله عدالت در پذیرش طریقت و کاشفیت حسن ظاهر از عدالت تأثیر داشته باشد. این بحثی است که باید بعد از بررسی مفهوم عدالت درباره آن بحث شود مثلاً لعل کسی ادعا کند عدالت عبارت از یک ملکه نفسانی می‌باشد که صاحب ملکه به اعتبار آن قدرت بر ترک گناه و اتیان به واجبات دارد اما حسن ظاهر کاشف از ملکه نمی‌تواند باشد؛ ملکه چگونه می‌خواهد کشف شود؟ این بحث در جای خودش إن شاء الله بحث خواهد شد.

پس معلوم شد که بحث ما در این مقام در اصل کاشفیت حسن ظاهر از عدالت است.

بر طریقت و کاشفیت حسن ظاهر از عدالت به چند دلیل استناد شده است:

۱. جواهر الکلام، ج ۱۳، ص ۲۹۰ / رساله فی العدالة، شیخ انصاری، ص ۸.

دلیل اول: تسالم و اتفاق اصحاب

اولین دلیل تسالم و اتفاق اصحاب است البته مراد اجماع نیست بلکه تسالم و پذیرش اصحاب نسبت به این امر می‌باشد یعنی اصحاب همگی قبول دارند که حسن ظاهر طریق است و کاشف از عدالت است.

بررسی دلیل اول: این دلیل قابل اعتماد نیست برای اینکه تسالم حجیت ندارد اگر اجماع بود از این باب که کاشف رأی معصوم می‌باشد حجیت دارد اما تسالم اصحاب فی نفسه نمی‌تواند مستند یک حکم شرعی قرار بگیرد لذا اتفاق اصحاب مطلقاً حجیت نیست بلکه اتفاقی که کاشف از رأی معصوم باشد، حجیت است.

دلیل دوم:

این یک بیان و برهان و استدلالی است که بعضی ذکر کرده‌اند و آن اینکه اگر حسن ظاهر را به عنوان طریق کشف عدالت نپذیریم اساساً دیگر کشف عدالت ممکن نیست ولو از طریق معاشرت چون حتی کسی که نماز می‌خواند و یک عبادتی را انجام می‌دهد این احتمال در مورد او وجود دارد که این عبادتی که انجام می‌دهد ریاء و خالی از قصد قربت باشد اگر کسی اتیان به واجب کند و ما حسن ظاهر را نپذیریم، حتی نمی‌توانیم بگوییم که هذا المكلف اتی بالواجب چون ممکن است این واجبی که او انجام داده بدون قصد قربت باشد. پس اگر حسن ظاهر را به عنوان کاشف عدالت ندانیم آن وقت دیگر هیچ راهی برای کشف عدالت نیست البته طبیعتاً این استدلال بیشتر بر این مبنی استوار است که ما عدالت را عبارت از ملکه بدانیم؛ برای اینکه این محذور پیش نیاید و کشف عدالت مقدور باشد و احراز عدالت یک امر غیر قابل دسترس نباشد باید حسن ظاهر را به عنوان یک طریق و کاشف بپذیریم. پس لولا هذا الطريق لانسدّ باب ثبوت العدالة که در این صورت در کثیری از موارد دچار مشکل خواهیم شد مانند باب شهادت، امامت جماعت، حدود، قضاوت و بسیاری از امور دیگر و این تالی فاسدی است که بر این مسئله مترتب است. برای جلوگیری از این تالی فاسد که هیچ کسی نمی‌تواند به آن ملتزم شود، چاره‌ای نیست جز اینکه بپذیریم که حسن ظاهر کاشف از عدالت می‌باشد.

به عبارت دیگر: در واقع این دلیل یک قیاس استثنائی می‌باشد:

مقدمه اول: لو لم یکن حسن الظاهر کاشفاً عن العدالة لانسدّ باب ثبوت العدالة.

مقدمه دوم: لکن انسداد باب کشف عدالت باطل است چون توالی فاسده دارد.

نتیجه: پس نتیجه آنکه حسن ظاهر کاشف از عدالت است.

دلیل دوم مجموعاً قابل قبول می‌باشد.

دلیل سوم: روایات

روایاتی وجود دارد که دلالت بر این می‌کند که، عدالت از طریق حسن ظاهر قابل استکشاف است.

این روایات همگی در باب ۴۱ از ابواب الشهادت در کتاب وسائل الشیعة وارد شده است بعضی از این روایات بر مدعی دلالت دارند و برخی دلالت ندارد یا سند آن دچار مشکل می‌باشد:

روایت اول: صحیحہ عبداللہ بن مغیرہ

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَ أَشْهَدَ شَاهِدَيْنِ نَاصِيئِينَ»^۱.

کسی هست که زنش را طلاق داده و دو شاهد ناصبی را به شهادت گرفته سؤال این است که آیا این طلاق صحیح است؟ آیا شهادت دو ناصبی بر طلاق مورد قبول است؟

«قَالَ كُلُّ مَنْ وُلِدَ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ عُرِفَ بِالصَّلَاحِ فِي نَفْسِهِ جَازَتْ شَهَادَتُهُ.» هر کسی که بر فطرت اسلام متولد شود و به صلاح شناخته شود، شهادتش جائز است.

بررسی روایت اول:

از حیث سند: این روایت سنداً مورد قبول است چون صحیح است.

از حیث دلالت: از نظر دلالت آیا دلالت بر اینکه حسن ظاهر کاشف از عدالت هست، می‌کند؟ تعبیر عرف بالصلاح یعنی به صلاح شناخته شود که این همان حسن ظاهر است؛ اگر کسی عرف بالصلاح و شهادتش قبول می‌شود یعنی عادل است ولو کان ناصیباً اینجا ما کاری به بخش اول نداریم عمده این بخش دوم می‌باشد که معروفیت به صلاح همان حسن ظاهر است که اگر حسن ظاهر داشته باشد کاشف از عدالت او است.

روایت دوم: مرسله یونس بن عبدالرحمن

«وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْبَيِّنَةِ إِذَا أُقِيمَتْ عَلَى الْحَقِّ أَوْ يَجْلُ لِلْقَاضِي أَنْ يَقْضِيَ بِقَوْلِ الْبَيِّنَةِ فَقَالَ خَمْسَةٌ أَشْيَاءُ يَجِبُ عَلَى النَّاسِ الْأَخْذُ فِيهَا بِظَاهِرِ الْحُكْمِ الْوَلَايَاتُ وَ الْمَنَاحِجُ وَ الذَّبَائِحُ وَ الشَّهَادَاتُ وَ الْأَنْسَابُ فَإِذَا كَانَ ظَاهِرُ الرَّجُلِ ظَاهِراً مَأْمُوناً جَازَتْ شَهَادَتُهُ وَ لَا يُسْأَلُ عَنْ بَاطِنِهِ»^۲.

طبق این روایت راوی از امام (ع) سؤال می‌کند که اگر بیینه قائم شود آیا قاضی می‌تواند بر اساس بیینه حکم کند یا نه؟ حضرت در جواب می‌فرماید: پنج چیز است که بر مردم لازم است به ظاهر اخذ کنند: در مورد ولایات، مناکح (ادعای زوجیت)، ذبائح (مذکی)، شهادت، انساب که در این پنج موضوع واجب است به ظاهر اخذ کنند آن وقت در ادامه حضرت می‌فرماید: «فَإِذَا كَانَ ظَاهِرُ الرَّجُلِ ظَاهِراً مَأْمُوناً» اگر کسی ظاهراً مأمون در دین و دنیا باشد «جَازَتْ شَهَادَتُهُ وَ لَا يُسْأَلُ عَنْ بَاطِنِهِ» شهادت جائز است. این همان حسن ظاهر است و اگر کسی حسن ظاهر داشت معلوم می‌شود عادل است چون می‌گوید شهادتش مورد قبول است.

بررسی روایت دوم:

از حیث دلالت: از نظر دلالت مشکلی ندارد.

از حیث سند: از نظر سند قابل قبول نیست چون مرسله می‌باشد؛ در سند این روایت می‌گوید که یونس بن عبدالرحمن عن بعض رجاله لذا به خاطر ارسال سند این روایت قابل قبول نیست.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۳۹۳، ابواب الشهادت، باب ۴۱، حدیث ۵.

۲. همان، ص ۳۹۲، حدیث ۳ / من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۹، حدیث ۲۹.

روایت سوم: صحیحہ ابن ابی یعفر

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ بِمَ تُعْرِفُ عَدَالََةَ الرَّجُلِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تُقْبَلَ شَهَادَتُهُ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ؟ «فَقَالَ (ع) أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسُّتْرِ وَالْعَفَافِ (وَكَفِّ الْبَطْنِ) وَالْفَرْجِ وَالْيَدِ وَاللِّسَانِ وَيُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ» اینکه شما شخص را به ستر و عفاف بشناسید و اینکه شما او را به عنوان کسی که در دستش و در زبانش و فرجش پاکدامن است بشناسید و همچنین به اجتناب از گناهان کبیره بشناسید. که در مورد کبائر می فرماید: «الَّتِي أَوْعَدَ اللَّهُ عَلَيْهَا النَّارَ مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَالزَّانَا وَالرَّبَا وَغُفُوقِ الْوَالِدَيْنِ وَالْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ وَغَيْرِ ذَلِكَ وَالدَّلَالَةُ عَلَيَّ ذَلِكَ كُلُّهُ أَنْ يَكُونَ سَاتِرًا لِجَمِيعِ عُيُوبِهِ حَتَّى يَحْرُمَ عَلَيَّ الْمُسْلِمِينَ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ مِنْ عَثْرَاتِهِ وَعُيُوبِهِ وَتَفْتِيشُ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ وَيَجِبُ عَلَيْهِمْ تَرْكِيئَتُهُ وَإِظْهَارُ عَدَالَتِهِ فِي النَّاسِ وَيَكُونُ مِنْهُ التَّعَاهُدُ لِلصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ ... إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ»^۱

در این روایت عدالت ابتدائاً معنی شده که «أَنْ تَعْرِفُوهُ بِالسُّتْرِ وَالْعَفَافِ (وَكَفِّ الْبَطْنِ) وَالْفَرْجِ وَالْيَدِ وَاللِّسَانِ وَيُعْرِفُ بِاجْتِنَابِ الْكِبَائِرِ» اینها دو چیز است یکی سلبی است و دیگری ایجابی که البته ما با این بخش کاری نداریم به اینکه این چه معنایی برای عدالت می کند؛ عمده ادامه روایت که فرموده «الدَّلَالَةُ عَلَيَّ ذَلِكَ كُلُّهُ» یعنی دلالت بر اینکه او اهل اجتناب کبائر است و نشانه اینکه او اهل نماز و روزه و عبادات است این است که «أَنْ يَكُونَ سَاتِرًا لِجَمِيعِ عُيُوبِهِ» جمیع عیوبش را بیوشاند؛ بعد به دنبال این جمله می فرماید: کسی که اینگونه است و ساتر عیوب و لغزشهایش است بر سایر مسلمین هم حرام است تفتیش از عیوب او بکنند و آنچه که او می پوشاند را آشکار کنند و اگر در برابر سؤال از آن شخص واقع شدند «يَجِبُ عَلَيْهِمْ تَرْكِيئَتُهُ» واجب است او را تزکیه کنند و عدالت او را اظهار کنند.

آنچه که از این روایت استفاده می شود این است که حسن ظاهر کشف از عدالت می کند همین مقدار که لغزشهایش را می پوشاند این کشف می کند از عدالتش؛ نباید تفتیش کنید مسائل او را بلکه عدالت او را اظهار کنید و او را تزکیه نمایید.

بررسی روایت سوم:

از حیث سند و دلالت: این روایت هم سنداً و هم دلالتاً قابل قبول است و به این روایت بر کاشفیت حسن ظاهر از عدالت می توان استدلال کرد.

تا اینجا سه روایت را بیان کرده ایم که از این روایات دو روایت قابل قبول و اتکا بود و یک روایت ولو دلالتاً خوب است ولی سنداً مشکل داشت.

بحث جلسه آینده: در مورد روایت چهارم از دلیل سوم بر کاشفیت حسن ظاهر از عدالت خواهد بود.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۳۹۱، ابواب الشهادات، باب ۴۱، حدیث ۱ / من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۲۴، حدیث ۶۵.